



ایران پیش از تاریخ (روایت استاد عبدالعظیم رضایی)

اروپای یخین، ایران بارانین
۱-۲- در اینجا سرزمین ایران را از دیدگاه تحقیقات زمین‌شناسی و مورخان نامداری چون گیرشمن ایران‌شناس معروف و دیگر دانش‌پژوهان و تاریخ‌نگاران مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بنابر تحقیقات اخیر زمین‌شناسی، در هنگامی که بخش اعظم اروپا را توده‌های یخ پوشیده بود، فلات ایران دوره‌ی باران را از سر می‌گذراند که طی آن حتی نقاط مرتفع نیز در زیر آب قرار داشت، در آن زمان در بخش مرکزی این فلات - که امروزه به شکل بیابان نمکزار وسیعی درآمده است - دریاچه‌ای پهناور قرار داشت که رودهای بسیاری از کوههای بلند به سوی آن سرازیر می‌شد. سنگواره‌های ماهیان و صدفهای این دریاچه (که نه تنها در بیابان مزبور بلکه حتی در دره‌های مرتفع نیز به دست آمده است)، وضع طبیعی این آب و خاک را در چند هزار سال پیش از میلاد مسیح مجسم می‌سازد. در دورانی که می‌توان آن را بین ده تا پانزده هزار سال پیش از میلاد فرض کرد، به تدریج وضع آب و هوا رو به تغییر نهاد؛ دوران بارانی از میان رفت و به جای آن دورانی فرا رسید که اصطلاحاً «عصر خشک» نامیده می‌شود، و هنوز هم ادامه دارد. کم‌شدن باران از یک طرف و بلند بودن سطح دریاها و دریاچه‌های داخلی از سوی دیگر موجب کندی جریان رودها و جویبارهایی شد که آب کوهها را به منابع مزبور می‌رسانید. بر اثر نظم جریان رودخانه‌ها، در مصب آنها ذخایر رسوبی، گرد آمده قطعه زمینهایی را تشکیل داد که به زودی سر از آب بیرون آورده حد فاصلی میان دره‌ی موجود یا دشت آینده و کوه به موجود آورد. در این دوران، انسان پیش از تاریخ که بیشتر در فلات ایران به سر می‌برد، در سوراخهایی سکنی می‌گزید که در اطراف پر درخت کوهها حفر می‌کرد و سقف آنها را با شاخه‌های درختان می‌پوشاند گاهی نیز غارها یا پناهگاههای سنگی متعددی را که اغلب آنها بسترهای زیرزمینی رودهای کهن بودند، به عنوان سرپناه مورد استفاده قرار می‌داد.

۲-۲- در بهار سال ۱۹۴۹ مکتشفین برای نخستین بار در ایران آثار و بقایای انسان دوره‌ی مورد اشاره را طی حفاری غاری در تنگ پیده (در کوههای بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر) تشخیص دادند. انسان در اینجا برای تهیه‌ی غذا به شکار می‌پرداخت و درین رهگذر از حیل و تدبیر، بیش از نیرو و قدرت استفاده می‌کرد. وی به طرز کاربرد چکش سنگی، تبردستی و تبری که به چوبدستی شکافداری متصل بود، آشنایی داشت. با اندکی صیقل دادن، از ناهنجاری این ابزارهای بدوی، اندکی کاسته می‌شد. آلات استخوانی از قبیل درفش که از استخوان حیوانات می‌ساختند، به مراتب کمتر از مصنوعات سنگی تداول داشت. انسان در آن موقع از نوعی ظرف سفالین استفاده می‌کرد که به طور ناقص پخته می‌شد و در پایان سکونت وی در غار، بر اثر دودخوردگی کاملاً سیاه رنگ شده بود. این نوع ظرفها همراه با قدیمی‌ترین بقایای انسان در فلات ایران پیدا شده و بنابراین نشانه‌ی مهمی از وجود ارتباط بین دو مرحله‌ی سکونت

اوست.

زنان ایرانی در عصر نوسنگی

در این جامعه‌ی ابتدایی وظیفه‌ی خاصی برعهده‌ی زن گذاشته شده بود: وی گذشته از آنکه نگهبان آتش و شاید مخترع و سازنده‌ی ظرفهای سفالین بود، می‌بایستی چوبدستی بردارد و در کوهها به جستجوی ریشه‌های خوردنی گیاهان یا جمع‌آوری میوه‌های وحشی پردازد. شناسایی گیاهان و فصل رویش آنها و دانه‌هایی که می‌آورد، مولود مشاهدات طولانی و مداوم وی بود و او را به آزمایش کشت و زرع رهنمون می‌شد. نخستین کوشش‌های وی در زمینه‌ی کشاورزی، بر روی زمینهای رسوبی انجام گرفت و در همان حال که مرد اندکی پیشرفت کرده بود، زن با کشاورزی در عصر نوسنگی - که سکونت در غاربدان دوره تعلق دارد - ابتکارات فراوانی به منحصی ظهور رسانید. این امر ناگزیر به ایجاد تفاوتی بین زن و مرد می‌انجامید، و شاید همین موضوع سبب شده باشد که در جوامع نخستین، زن بر مرد برتری یابد. در چنین جوامعی زن، کارهای قبیله را اداره می‌کرد، به مقام روحانیت می‌رسید، و در عین حال سلسله‌ی وی زنجیر اتصال خانواده بود. این نحوه از اولویت و برتری زن از مختصات ساکنان اصلی فلات ایران بوده و بعدها در آداب آریاییان فاتح وارد شده است.

نخستین ساکنان فلات ایران

۲-۳- خشک شدن روزافزون دره‌ها که معلول پیشرفت دوره‌ی بی‌آبی (خشک) بود، موجب بروز تغییرات ژرفی در شرایط زندگی انسان گردید. به تدریج دریاچه‌ی بزرگ مرکزی خشک شد و سواحل دریاچه‌ی مزبور که رودها در آن ذخیره‌ای از رسوبات حاصلخیز به جای گذاشته بود، از مراتع و مرغزارهای فراوان پوشیده شد. جانورانی که در کوهها می‌زیستند به سوی چمنزارهای نوپدید ره سپردند و انسان که وسیله‌ی زیستش، شکار بود، به تعقیب آنها پرداخت و در دشت سکنی گزید. از این زمان که می‌توان تاریخ آن را در حدود هزاره‌ی هشتم پیش از میلاد فرض کرد، این امکان را در دست داریم که پیشرفت حاصله در تمدن مادی ساکنان فلات را تقریباً بدون انقطاع پی‌گیری کنیم. این تمدن تابع تأخیر محیط، وضع طبیعی زمین، آب و هوا، تماس با ملل همسایه و نیز هجوم و مهاجرت بوده است. اما نمی‌توان تغییرات حاصله را در اینجا مورد مطالعه قرار داده در حقیقت هنوز غالب این امور بر ما مجهول است، چه حتی تا حال حاضر سراسر خاک ایران از نظر تحقیقات باستان‌شناسی بکر و دست نخورده باقی مانده است.

۲-۴- کهن‌ترین محل سکونت انسان که در دشت ایران شناخته شده، سیالک (Sialk) نزدیک کاشان در جنوب تهران است که در آنجا نشانه‌های سکونت اولیه‌ی انسان در پایه‌ی تپه‌ای مصنوعی و درست برفراز خاک بکر و دست نخورده پیدا شده است. در آن روزگار انسان هنوز خانه را نمی‌شناخت، طرز ساختن آن را نمی‌دانست و در زیر آونک‌هایی که از شاخه‌ی درختان درست شده بود، خود را محفوظ می‌داشت. ولی به زودی چینه‌های محقری بر بالای باقی‌مانده‌های مساکن پیشین ساخته شد. انسان همچنان که به شکار ادامه می‌داد، فعالیت‌های کشاورزی را نیز توسعه می‌بخشید. سومین نوع فعالیت وی ذخیره کردن آذوقه بود و این امر از آنجا بر می‌آید که در میان بقایای دوران نخستین، استخوان گاو و گوسفند اهلی پیدا شده است.

۲-۵- علاوه بر ظروف سفالین و سیاه و دود زده که در غارها با دست و بدون داشتن ابزاری چون چرخ ساخته می‌شد -

يك نوع ظرف قرمز زنگ هم پيدا شده است كه آن را در كوره‌هاي بسيار ابتدايي مي‌پخته‌اند و عوارض ناشي از اين نوع پختن لكه‌هاي سياه‌رنگي بر سطح آنها به جاي گذاشته است. در اين دوران نخستين پيشرفت در فن كوزه‌گري صورت گرفت، و آن پيدايش ظروف نقش‌دار بود. ظرفهاي مزبور عبارت از كاسه‌هاي ناهموار و كم دوام بود با پايه‌اي به شكل جاي تخم‌مرغ و پوشيده از قشري سفيدرنگ كه بر روي آن خطوط افقي و عمودي نقش مي‌کردند. با مطالعه‌ي دقيق‌تر معلوم مي‌شود كه نقش مزبور مقدمه‌ي سبد سازيست، زيرا هنوز چيزي از آن زمان نگذشته بود كه انسان به جاي ظرف، سبدهايي را به كار برد كه روي آنها را با گل رس اندوده و در آفتاب خشك کرده بود.

۶-۲- پيدايش تعداد قابل ملاحظه‌اي حلقه كه از گل رس پخته يا از سنگ ساخته شده است نشان مي‌دهد كه انسان قديم ايران مبدي صنعت نساجي را مي‌شناخته است. ابزار كار همه از سنگ بود، مثل تيغه‌ي كرد كه از سنگ چخماق ساخته مي‌شد، تيغه‌ي داس، تير صيقلی شده و آلت تراش. در اواخر اين عصر نخستين اشياء كوچك مسين كه چكش‌كاري مي‌شد، پديد آمد. انسان غارنشين تازه داشت نخستين فلزي را مي‌شناخت كه مي‌بايستي آن را مورد استفاده قرار دهد و نيز متوجه شده بود كه مس از قابليت انعطاف و تورق برخوردار است. اما هنوز راه ذوب كردن آن را نمي‌دانست، و اين زمان درست پايان عصر نوسنگي بود. مرد و زن هر دو به آرايش علاقه داشتند. گردنبندهايي از صدف ترتيب مي‌دادند و حلقه‌ي انگشتری و دستبند را از صدفهاي بزرگ يا سنگهاي نرم مي‌ساختند. احتمالاً خالكوبي و يا برك هم معمول بود و مواد لازم براي اين كار را در هاوئهاي ظريف نرم مي‌کردند.

۷-۲- در كنده‌كاري، ذوق هنري بر روي استخوان جلوه‌گري مي‌كند. انسان ايراني سابق بر آن كشيدن شكل جانور و آدمي را آغاز کرده بود. هنرمند عصر حجر اخير بر روي استخوان كنده - كاري مي‌کرد و دسته‌ي ابزار خود را با تصوير سر غزال يا خرگوش مي‌آراست. زيباترين قطعه‌اي كه تاكنون كشف شده دسته‌ي چاقويي است كه انسان اين دوران را نشان مي‌دهد، در حالي كه شب كلاهي بر سر نهاده و لنگي را به وسيله‌ي كمربند به دور خود بسته، و اين يكي از كهن‌ترين تصاويري است كه از انسان خاور نزديك به دست آمده است.

ايرانيان نوسنگي و حكاييت مرگ

۸-۲- مرده را به طور مچاله و به طرز در هم پيچيده‌اي در كف آلونكها يا اتاقها به خاك مي‌سپردند. اين نزديكي و همجواري با مرده، زندگاني را از لزوم تهيه‌ي هدايا براي او معاف مي‌داشت، زيرا كه روح وي مي‌توانست در خورد و خوراك با ساير افراد خانواده شريك شود. انسان از قديم معتقد بود كه پس از مرگ همان‌گونه زندگي خواهد كرد كه در روي زمين زيسته بود. وجود تبري از سنگ صيقلی و دو فك گوسپند در نزديكي سر مرده (كه در غار به دست آمده است) اين باور را نشان مي‌دهد. همچنين خوردنيهاي جامد و به احتمال قوي مايعات نيز در گور گذاشته مي‌شد. جسد مرده را به رنگ قرمز در مي‌آوردند و اين پديده در نقاطي غير از ايران نيز مشاهده شده است و از اين موضوع چنين بر مي‌آيد كه يا افراد انساني بدن خود را با پوششي از رنگ قرمز مي‌پوشانده و يا پيش از به خاك سپردن مرده اكسيد آهن بر روي جسد وي مي‌پاشيده‌اند.

۹-۲- اهلي‌کردن حيوان - كه انگيزه‌ي آن نياز انسان به داشتن چهارپاياني بوده است كه قابل قرباني‌شدن باشند - در پيشرفت تمدن عامل مهم و عمده‌اي به شمار مي‌رود و حيوان - بي‌آنكه در مورد تغذيه به انسان نيازمنند باشد - خوراك

و پوشاک بشر را تأمین می‌کرد و نیز می‌توانست در کارها حمل و نقل مورد استفاده قرار گیرد. گله‌داری و تربیت اغنام و احشام مستلزم وجود خانواده‌ای بزرگ بود که زنان، فرزندان و حتی بردگان را در بر می‌گرفت. بدین ترتیب در این دوران عناصر اولیه‌ی اقتصادی به وجود آمد: شکار، صید ماهی، باغداری، کشت و زرع، تربیت حیوانات و بهره‌برداری از منابع زیرزمینی.

۱۰-۲- بدینسان بشر از وضعی که در آن برای تهیه‌ی خوراک روزانه ملزم به شکار کردن بود بیرون آمد، به کار تولید پرداخت و وارد نخستین مرحله‌ی گسترش تجارت یعنی ایجاد مواد اضافی شد که می‌توانست آنها را با کالاهای مورد نیاز دیگر مبادله کند. در حقیقت بازرگانی پیش از آن زمان به وجود آمده بود. صدفها و جانوران صدفی که ساکنان سیالک کاشان در این عصر (دوران اول) به عنوان زینت به کار می‌بردند، مورد آزمایش متخصصان قرار گرفته و معلوم شده است که تعلق به انواعی دارد که تنها در خلیج پارس - که در حدود هزار کیلومتر تا سیالک فاصله دارد - به دست می‌آمده است. بدیهی است که مبادلات مستقیماً انجام نمی‌گرفت، بلکه دست فروشان دوره‌گرد وسیله‌ی اجرای آن بودند.

حتی در این تاریخ هم ساکنان یک دهکده‌ی ما قبل تاریخی از زندگی مجزا و منفرد برخوردار بوده‌اند. شروع تجارت از امتیازات خاص ساکنان فلات ایران نبوده است، زیرا معاصران آنان در آلمان نیز صدف را از اقیانوس هند و فرانسویان و انگلیسیان عنبر را از بالتیک وارد می‌کرده‌اند. محتملاً در معتقدات یهودی و مسیحی درباره‌ی رانده‌شدن بشر از بهشت، خاطره‌ای از پایان عصر نوسنگی وجود دارد. انتقال انسان از وضع پیشین به حالت روستایی یکی از بزرگ‌ترین تحولات جامعه‌ی بشری بوده است که نتایج آن تا زمان حاضر هم ادامه دارد.

خداوند، سرزمین آریا را بهترین سرزمینها آفرید

۱۱-۲- کهن‌ترین سند تاریخی در مورد مهاجرت و پیدایش اقوام آریایی، کتاب مقدس اوستاست که به شرح مندرج در آغاز کتاب حاضر، قریب ۶۵۰۰ سال پیش از میلاد به وسیله‌ی زرتشت پیامبر ایرانی و با الهام از اهورامزدا آورده شده است. بنا به روایت آغاز وندیداد اوستا، اهورا مزدا سرزمین آریاوچ (Arya Vaj) را در بهترین مکانها آفرید. اما اهریمن بر ضد او قیام کرده سرمای سختی در آن سرزمین پدید آورد و چون به سبب سرمای شدید و انبوهی جمعیت سکونت در آن دیار سخت و ناگوار بود، شهرها و مکانهای زیبای دیگری پدید آورد. به موجب مندرجات آن کتاب مقدس، در هفت کشور ایران شانزده ناحیه به وجود آمد:

۱- آریاوچ - این ناحیه در سمت باختری دریای خزر واقع و مشتمل است بر قفقازیه و قسمت شمالی آذربایجان کنونی ایران ناحیه‌ی مزبور از جانب خاور به دریای سیاه و خزر و از باختر به دریای سیاه می‌رسد و در ازای آن یک هزار و پانصد کیلومتر است.

۲- سغدیا سغدیان (Sogdiana) - در کتابهای فارسی هر دو نام قید گردیده است. این واژه در اوستا به صورت Sughda و همراه با کلمه‌ی گاوو (Gau) آمده است. دهارلز دانشمند فرانسوی « گاوو » را پایتخت سغدیان می‌داند. اما به عقیده‌ی دارمستز ، « گاوو » به زبان پهلوی یعنی دشت، و بنابراین از عبارت مورد اشاره‌ی اوستا، معنی « دشت سغد

« مستفاد می‌شود که سراسر سبز و خرم و باغ و چراگاه و مزرعه بود. سغد در «دره‌ی زرافشان» و کاشکا دریا واقع شده و پایتخت آن در گذشته سمرقند بوده است که مورخان آن را مارکاندا (Marcanda) نامیده‌اند. سمرقند در حمله‌ی مغول با خاک یکسان گشت و ساکنان آن همه به هلاکت رسیدند. کاوشهای مهمی در خرابه‌های این شهر صورت گرفته و آثار گرانبهایی از آن به دست آمده است. مرکز شهر مزبور « ارک » نام داشت و در سده‌ی چهارم پیش از میلاد تمدن بزرگی در آن تشکیل یافته بود. همچنین در خرابه‌های پنچیکانت (Pentchikent) اکتشافات بزرگی به عمل آمده است. شهر اخیر نیز که در دره‌ی زرافشان و در فاصله‌ی شصت و هشت کیلومتری سمرقند قرار گرفته بود، در سده‌ی هشتم میلادی در اثر هجوم اعراب ویران گردید. در مجاری آب این شهر تنبوشه‌های سفالین به کار رفته بوده است. از بناهای عمده‌ی پنچیکانت می‌توان دو معبد بزرگ را نام برد که یکی از آنها دارای تالار مربعی به مساحت هشت متر در هشت متر بوده و سقف آن بر روی چهارستون قرار می‌گرفته است. معبد مزبور در جانب شرقی بدون دیوار و منتهی به یک ایوان بوده و در مقابل آن محوطه‌ای واقع شده بوده است. در و دیوارهای معبد دارای نقش و نگارهایی بوده که از لحاظ باستان‌شناسی جالب توجه و دقت است. در نقش یکی از دیوارها مردی روحانی به سوی محراب خم شده و چند نفر از جمله دو مرد دهقان در مراسم مذهبی حضور یافته‌اند. دیوار روبه‌رو تصویر چند شاهزاده‌ی سغدی را نشان می‌دهد. معبد دیگر در شمال شهر واقع شده و آن نیز دارای یک تالار بزرگ، چهارستون و یک دیوان است. یکی از نقوش دیوار این معبد صحنه‌ی سوگ سیاوش، نیمه خدای ایرانی، را نمایش می‌دهد.

یک دانشمند ایرانی‌شناس شوروی [۱] در مورد سغد و پنچیکانت چنین می‌نویسد: میدان شهر پنچیکانت، شهرستان نام دارد. در بخش خاوری آن، بناها و کاخهای چندی کشف شده است. در تالار یکی از کاخها، صحنه‌های زیادی بر روی دیوار نقش گردیده است. در یکی از این صحنه‌ها، پادشاه بر تخت نشسته و چند شاهزاده‌ی سغدی و چند نفر دهقان در برابر وی ایستاده مشغول برگزاری مراسم جشنند. صحنه‌های دیگر نمایشگر گروهی است که به نواختن و رقص مشغولند.

از معابد سغدی و آثاری که از آنها کشف شده است چنین بر می‌آید که مذهب رایج در شهرهای سغد مزدآپرستی بوده و سغدی‌ان چهار آخشیج را مقدس می‌شمردند. آنها مردگان خود را در هوای آزاد و در دسترس لاشخواران قرار می‌دادند و پس از آنکه گوشت و گذشتگان توسط پرندگان خورده می‌شد، استخوانها را جمع‌آوری کرده در محفظه‌ی به نام استودان (Stodan) « مخفف استخواندان » قرار می‌دادند و محفظه‌ی مزبور را در اتاق یا زیرزمین نگاه می‌داشتند.

۳- بلخ یا باختر - بلخ در اوستا به صورت باختی (Bakhti) و در پارسی به شکل باختری آمده است. در اوستا برای این شهر دو صفت ذکر شده است: «من اهورا مزدا چهارمین کشوری که آفریدم بلخ زیبا با پرچمهای برافراشته است. » دهالز « می‌گوید: نام بلخ در اوستا « باختی » قید شده است و بعداً به بلخ تبدیل یافته است. این شهر در خراسان کنونی واقع و مرکز مردم باختر بوده است. « بنا به گفته‌ی دارمستتر ، لفظ باختی و صفت زیبا مندرج در اوستا، در کتاب مسعودی به « بلخ الحسنی » ترجمه شده است. اکثر دانشمندان اوستاشناس محل بلخ را به طور مبهم در شمال خراسان می‌پندارند، در صورتی که خرابه‌های شهر مزبور در شمال افغانستان، نزدیک قصبه‌ای به همین نام، و در سر جاده‌ای واقع شده است که از کابل به بخارا می‌رود و تا رود آمودریا پنجاه کیلومتر فاصله دارد.

شهر بلخ مرکز سرزمین بلخ و پایتخت پادشاهان کیانی بوده است. این نام به یونانی باکتریان (Bactrian) خوانده شده و اسم قدیمی‌تر آن رازیاسپ است. بنابر مندرجات کتاب قاموس الاعلام، شهر بلخ در دوران پادشاهی کیگشتاسب کیانی از شهرت بیشتری برخوردار بوده است. این شهر محل ظهور زرتشت و مرکز تبلیغات وی بود. بلخ از هجوم مغولان گزند فراوان دید: در ۶۱۷ به وسیله چنگیز و در ۷۷۱ توسط تیمورلنگ با خاک یکسان گردید. با این ترتیب چنانچه بخش جنوبی سرزمین بلخ قدیم در شمال افغانستان و خراسان واقع شده باشد، قسمت شمالی آن در خاک جمهوری تاجیکستان امتداد دارد. مونگیت براساس کاوشهایی که توسط کاوشگران و باستان‌شناسان شوروی سابق در قسمت شمالی شهر موصوف صورت گرفته، چنین اظهار نظر می‌کند: «بلخ در بستر آمودریا واقع شده است و ساکنان آن نیاکان مردم امروزی تاجیک به شمار می‌روند. شهر مزبور یکی از امپراتوریهای دوران کهن آسیای مرکزی است. بخش اعظم سرزمین قدیم بلخ در تاجیکستان و ازبکستان شوروی و شمال افغانستان قرار گرفته است. در سال ۱۹۵۰ هیئت حفاری سغد و تاجیک در بخش کیقباد شاه، نزدیک قصبه کالای میر (Kalai Mir) کاوشهایی را آغاز نهادند. در اثر عملیات مزبور، ساختمانهایی مربوط به سده‌های چهارم پیش از میلاد پدیدار شد که دارای حصار بلند بود. از مطالعه وضع گورها و دفن مردگان چنین برمی‌آید که تاجیکهای دوران کهن از ساکنان بومی بلخ بوده در مدت چند هزارسال مشخصات خود را حفظ کرده‌اند. از حفاریات بلخ چنین معلوم می‌شود که گرچه حمله اسکندر ذوالقرنین بدان سرزمین با کشتار و ویرانی همراه بوده ولی پس از وی فرهنگ یونانی در بلخ رسوخ کرده است. در این شهر چند معبد بودایی کشف شده که یکی از آنها در نزدیکی قصبه «دره تپه» بوده است. در شهر «چاچی» - از شهرهای قدیم بلخ - آثاریک تمدن روستایی به دست آمده است که معلوم می‌دارد در سده‌های دوم پیش از میلاد آهن را در کوره‌های بادی به مدد دم دادن نرم و به ادوات و ابزار تبدیل می‌کرده‌اند.

۴- سرزمین نیسایه یا پارت - در نخستین فصل و نیداد چنین آمده است: «من اهورا مزدا پنجمین کشوری که آفریدم، نیسایه است که در میان مرو و بلخ قرار گرفته است».

پژوهشگران نتوانسته‌اند مشخص کنند که نیسایه‌ی مندرج در این متن با کدام ناحیه و سرزمینی منطبق است. بنا به توضیح آن، نیسایه‌ی مورد بحث غیر از شهر قدم «نیسا» در ماد است که اسبهای آن شهرت داشته و داریوش در آنجا «گنوماتا» را به هلاکت رسانده است. دهارلز می‌گوید که نیسایه در ده مرغاب واقع است. اما با باستان‌شناسان شوروی سابق محل شهر مزبور را کشف و معلوم کرده‌اند که این شهر نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی بوده،

و بدین ترتیب روشن می‌شود که منظور از «نیسایه»ی مندرج در اوستا همان سرزمین اصلی پارت بوده که پایتخت آن نیسایه در میان مرو و بلخ است.

مونگیت می‌نویسد: در جنوب جمهوری ترکمنستان کنونی، نزدیک ریگزار قره قوم، در دامنه‌ی کوه کویت داغ (Kopetdag) و نزدیک قصبه‌ی باقر (Baguir) واقع در هیجده کیلومتری شمال‌شرقی شهر عشق‌آباد، ویرانه‌های دو شهر باستانی و جدید نیسایه به چشم می‌خورد. اومستد (Olmstead) دانشمند آمریکایی چنین می‌گوید: جلگه‌ی مرتفع «پارتیا» یا «پارتاوا» در جنوب «هیرکانی» یا «گرگان» واقع شده، از سمت شرق به «هراوا» یا «هرات» - که نام خود را از روی «هری» گرفته است - امتداد داشته، و «پارت» به اضافه‌ی «هیرکانی» قلمرو فرمانروایی ویشناسب

کیانی بوده است.

۵- سرزمین اوروا یا خوارزم - در بند یا زده‌ی باب اول و ندیداد چنین آمده است: «هشتمین کشوری که اهورا مزدا برای سکونت ایرانیان آفرید، سرزمین اوروا (Ourva) است.

در اوستا برای این کشور باستانی مشخصاتی ذکر نشده است و از این جهت دانشمندان در باره‌ی آن زیاد بحث نکرده و با قید احتمال سخن گفته‌اند. به عقیده‌ی «دهارلز»، اوروا یکی از شهرهای ناشناخته و گمنام خراسان است. «ادوارد براون» شهر مزبور را با طوس در خراسان منطبق دانسته است. دارمستتر با استفاده از بندهش - کتاب زمان ساسانیان - «اوروا» را همان شهرمیشان واقع در کنار فرات می‌داند. هیچ یک از این عقاید و نظریات درست به نظر نمی‌رسد. اما دانشمندان شوروی سابق در کاوشهای باستان‌شناسی خود آثار مهم شهر کهن اورگانج (Ourganedj) پایتخت سرزمین خوارزم را کشف کرده‌اند، و این همان «اوروا» است که زرتشت در اوستا از آن یاد کرده است.

خوارزم یک کشور باستانی و ایرانی و در نیمه‌ی سده‌ی هشتم پیش از میلاد در قلمرو فرمانروایی کوروش بزرگ قرار گرفته بوده است. بنابراین «اوروا» یا «اورگانج» پایتخت دولت خوارزم است و غالباً پایتخت را از لحاظ اهمیت، به جای کشور ذکر می‌کنند.

تحقیقات باستان‌شناسی شوروی آثار پرارزشی از «خوارزم» و «اورگانج» به دست داده است. مونگیت می‌گوید: «در آغاز سده‌ی دوازدهم میلادی اقوام مغول در آسیای مرکزی به حمله و هجوم پرداخته، شهرهای خوارزم را با خاک یکسان کردند و بیشتر مردم را به هلاکت رساندند. اما طولی نکشید که دوباره در خوارزم فعالیت آغاز و شهرها آباد شد». در سال ۱۹۲۸ میلادی یک هیئت بزرگ حفاری به سرپرستی تولستوف (Tolstov) دانشمند روسی در خوارزم به کار پرداخت و آثار ارزنده‌ای از شهرهای کهن آن به دست آورد که مهم‌ترین آنها مربوط به ویرانه‌های شهر اورگانج پایتخت خوارزم بود. شهر مزبور در نزدیکی شهر کهنه‌ی اورگانج در ترکمنستان واقع شده و در مجاورت شهر «تاش قلعه» قرار دارد که در سال ۱۳۹۱ میلادی به دستور تیمورلنگ ساخته شده است. در دوران کوروش - که با نبردهای پیروزمندانه‌ی خود امپراتوری بزرگی تشکیل داده بود - سرزمین خوارزم نیز در قلمرو فرمانروایی وی قرار گرفت. این کشور در زمان کیانیان نیز در تصرف ایرانیان بوده و ایشان بر آن سرزمین حکمرانی می‌کرده‌اند. از شهرهای خوارزم ظروف و زینت آلات زیادی به دست آمده است که معلوم می‌دارد در دوران باستان اهالی آن با مصر و سوریه و نواحی مجاور دریای سیاه در داد و ستد بوده‌اند. در میان این آثار، تندیسهای کوچک سیاهوش و آناهیتا (Anahita) - خداوند دریاها و نگاهبان آبها - جالب توجه است. در نزدیکی ریگزار قزل قوم شهری کشف شده که دور آن حصار بلند و برج و بارو قرار داشته است. در درون حصار مزبور تالار بزرگی دیده می‌شود که به وسیله‌ی یک پله به زیرزمین راه داشته و در آن زیر زمین خمره‌های سفالین متعدد جای داده شده بوده است. هر خمره به منزله‌ی گوری بوده است که استخوان مرده را در آن جای می‌داده‌اند. بر روی یکی از خمره‌ها تندیس یک مرد نشسته و بر آن کتیبه‌ای به زبان خوارزمی و خط آرامی مربوط به سده‌ی سوم پیش از میلاد قرار دارد که بر حسب ظاهر حاوی نام صاحب مجسمه است. بنا به نوشته‌ی بیرونی، خوارزم در ترکمنستان، در کنار آمودریا واقع شده است.

۶- سرزمین رنگها یا رنھا (Ranha) - به موجب بند بیست باب اول و ندیداد، شانزدهمین کشوری که اهورا مزدا برای سکونت ایرانیان آفریده، سرزمین رنگها یا رنھا بوده که در سرچشمه‌ی رود رنگها واقع شده است. پژوهشگران برای تعیین و تشخیص محل و موقع «رنگها» تحقیقات زیادی به کار برده و طی آن کوشیده‌اند محل آریا ویج را که پیش از این از آن یاد کردیم، مشخص سازند. علت این امر آن است که در سایر بخشهای اوستا نام آریا ویج به دفعات ذکر گردیده و محل آن در مجاورت «رنگها» دانسته شده است. ابراهیم پورداود معتقد است که رود «رنھا» همان «سیر دریا» یا «سیحون» و «آریا ویج» نیز در حدود خوارزم است.

رود «رنھا» که قدیمی‌ترین رود قفقازیه‌ی کنونی است، از باختر به جنوب جریان دارد و در نزدیکی مصب خود به رود ارس می‌پیوندد و نام کنونی آن «زنگا» است (در زبان پارسی حروف (ز) و (ر) به یکدیگر تبدیل می‌شود). رود «زنگا» یا «رنھا» رودی باستانی بوده و مانند ارس تاکنون بستر خود را تغییر نداده است. باستان شناسان شوروی در کنار این رود تحقیقات و کاوشهای وسیعی به عمل آورده و آثار گرانبهایی کشف کرده‌اند. مون گیت می‌گوید: در نزدیکی ایروان و کناره‌ی غربی رود «زنگا» آثاری به دست آمده است که از زندگی ساکنان این محل در سه هزار سال پیش حکایت می‌کند.

۷- سایر سرزمینهای مورد بحث که همه از اهمیت به سزایی برخوردار بوده و در قلمرو شاهان پیشدادی و کیانی قرار داشته‌اند عبارتند از: مرو یا مرگیانا، هرات، کابل، هیرکانی یا گرگان، هتومننت یا هلمند، رخج، ری یاراگا، ورنه یا گیلان، چخر یا چرغ و پنجاب هند.

هنر ایرانیان پیش از تاریخ

۲-۱۲- مردمی که در فلات ایران زندگی می‌کردند، در طول مدتی بیش از شصت قرن اندیشه‌ها و فنون پی‌دید آوردند که موجب بقای بشر و تعالی مقام و منزلت انسانی شد. کشاورزی و فلزکاری، مبانی اندیشه‌های دینی و فلسفی، نوشتن، پیدایش کاربرد اعداد و دانشهای ریاضی و ستاره‌شناسی از سرزمینی نشئت گرفت که امروز خاورمیانه نامیده می‌شود - و سرچشمه‌ی بسیاری از این پدیدارها در فلات ایران قرار داشت.

بنا به نوشته‌ی پروفیسور پوپ: پیشه‌وران ایرانی که نقش سفالینه‌ها را در ۵۵۰۰ سال پیش از میلاد ابداع کرده بودند، خاک رس را به منظور نرم‌شدن ساییده و اغلب الک می‌کردند. سفالگران هنوز دارای آن چرخهای پایی سریع‌الحرکتی نبودند که کاشی‌سازان دورانهای بعدی اشکال متوازی و قرینه را به کمک آنها می‌ساختند تنها ابزار کار ایشان چرخي ساده بود که به وسیله‌ی دست، بر روی آن ظروف موردنظر را شکل می‌دادند البته وجود این چرخ بی‌شک بهتر از آن بود که هیچ‌گونه وسیله‌ای برای چرخاندن گل رس در دسترس نداشته باشند، ولی به هر حال ابزار مزبور يك وسیله‌ی کامل و کافی نبود. با این حال لیوانها را متناسب و دیواره‌های آنها را به نازکی مقوا از کار در می‌آوردند، و سپس سطح خارجیشان را با لعاب کلي و نقشهای ساده می‌آراستند. آن گاه ظروف مزبور را در کوره‌های نخاله‌ای قرار می‌دادند که حرارت آن با وسایل ابتدایی تنظیم گردیده بود. این پیشه‌وران ماهر، با صبر و شکیبایی موفق می‌شدند ظرفهای ظریف خود را - بی‌آنکه تغییر شکل بدهد - در این کوره‌ها طوری بپزند که در هنگام ضربه خوردن صدایی چون طنین چینی از آنها به گوش برسد. آنها همچنین از گل، کاسه و آفتابه می‌ساختند و پیوسته بر مهارت و استادی خود در ساختن

ظروف گلي و ايجاد تنوع در اين مصنوعات مي افزودند.

۱۲-۲- مرحله ي دوم در توسعه ي تمدن ما قبل تاريخي ايران که آن را دوران دوم مي ناميم، عصري است که نسبت به دوره ي پيشين اندکي پيشرفته است، آثار و بقايي اين دوران بر روي بازمانده هاي مربوط به عصر سکونت بشر در دشت، اندوخته شده است، به نظر نمي رسد که هيچ گونه جنگ يا تغييرات شديد اجتماعي موجب به هم خوردگي وضع دهکده هاي ما قبل تاريخي شده باشد، چه دهکده هاي مزبور همواره از هرگونه نفوذ خارجي مصون بوده است. از آنجا که بشر غالباً درصدد تکميل لوازم خود بود، از تزئين و تکميل خانه و مسکن خود غفلت نمي ورزید. خانه ها به تدريج وسيع تر و داراي درهايي شد که اکنون محل نصب آنها به چشم مي خورد. چينه جاي خود را به خشت گلي داد که تازه ابداع شده بود. بايد دانست که در اين عصر خشت فقط کلوخه اي از خاک بود که با وضعي خشن و ناهنجار به وسيله ي دست ساخته و در آفتاب خشک شده بود و گوديهايي که به وسيله اي انگشت ابهام در آن ايجاد مي شد، موجب اتصال ملاط مي گرديد. خشتهايي که بدین ترتيب درست مي شد داراي اين مزيت بود که به ديوار نظم بيشتري مي داد و از ترک خوردگي ديوار جلوگیری مي کرد. رنگ قرمز که ديوارهاي اتاق را با آن مي اندودند، وسيله ي تزئين داخلي به شمار مي رفت. اين رنگ مخلوطي از اکسيد آهن بود که در فلات ايران عموميت داشت. اين نمونه ي خوبي است که سلیقه ي بشر را در مورد تنوع آزمایشها و استعداد وي را در زمينه ي اختراع نشان مي دهد. لطف و ذوقی که در نظم و ترتيب خانه ها به کار مي رفت، در مورد ظروف گلي جديد نیز اعمال مي گرديد. در جوار مصنوعات قدیم، نوعي ديگر از ظروف نیز به وجود آمد که از آنها کوچک تر بود، ولي با دقت بيشتري ساخته و به طرز بهتري در کوره ي اصلاح يافته پخته مي شد. پيدایش اين ظروف گواه اختراع چرخ است که عبارت از تخته ي ساده ي باريکي بود که بر روي زمين قرار مي گرفت و به وسيله ي انسان چرخانده مي شد. تازگي و گیرندگي اين ظروف به تزئين آن مربوط مي شد: با رنگ مشکي بر روي زمينه اي قرمز - که به سپاهي مي زد - حيواناتي چون پرندگان، گرازها و مرالهاي در حال جست و خيز را نقش مي کردند. کوزه گر با خطوط ساده موجوداتي را تصوير مي کرد که حاکی از جنبش و وقايع پردازي رئاليسم کامل بود، و تقريباً در همان زمان بود که وي ساده کردن موضوعهاي طبيعي را آغاز نهاد و در راه ايجاد سبکي گام برداشت که در آن غالباً تشخيص موضوع اصلي کار وي دشوار است.

ايران پيش از تاريخ، از اين دوران در مورد ساختن ظروف، فني را به کار برد که همان قدر زيبا و با روح بود که کنده کاري روي استخوان در عصر گذشته واجد آن زيبايي بود. نظير اين فن در هيچ جاي ديگري شناخته نشده است و اين خود مي رساند که فلات ايران زادگاه ظروف منقوش و نگارین است. در آن روزگار ديرين هيچ يك از ظرفهاي سفالين نواحي ديگر نشانه اي از چنان رئاليسم قوي به جاي نهاده است که با اين سرعت و شتاب به مرحله ي يك سبک تخيلي رسيده باشد اين کار نخستين بار در حدود چهار هزار سال پيش از ميلاد تنها به وسيله ي کوزه گر ما قبل تاريخي ايران صورت پذيرفته است. در اين دوران به تدريج فلز براي ساختن ابزار مورد استفاده قرار گرفت و سنگ کماکان ارزش نخستين خود را حفظ کرد. مس هنوز چکش کاري مي شد و به مرحله ي ذوب نرسيده بود. از اين فلز براي ساختن درفشهاي کوچک يا سنجاق استفاده مي کردند. به نظر مي رسد که ايرانيان مانند برخي از سکنه ي ما قبل تاريخ مصر، بر روي مس کنده کاري نمي کرده اند. جواهر فراوان تر و مواد جديدي چون عقيق و فيروزه - که رنگ درخشان آنها جذاب تر از همه بود - بر آن افزوده گشت.

۲-۱۴- دهکده با شتاب رو به ترقی نهاد. انسان که در گذشته از خیش استفاده می‌کرد، با گسترش فعالیت در رشته‌ی کشاورزی بر آن شد که کار دست جمعی را بیش از پیش بپذیرد و در ساختن خانه، هموار کردن زمین و آبیاری، از یاری همسایگان استفاده برد. زن خود را با باغ مشغول می‌داشت، غذا تهیه می‌کرد و هنوز هم به ساختن ظروف سفالی می‌پرداخت. اما در این عصر صنعت مزبور به دست پیشه‌ورانی افتاد که از چرخ کوزه‌سازی استفاده می‌کردند. عموماً علت بروز تأخیر در اختراع چرخ ظرف‌سازی را مربوط به این امر می‌دانند که زنان مدت‌های طولانی در خانه‌های خویش به ساختن ظروف دست‌ساز مشغول بوده‌اند، در این دوران تجارب توسعه و مبادله تداوم یافت. بشر می‌توانست هر چه را که تولید می‌کرد، در این تجارت ابتدایی به عنوان پول رایج به کار ببرد: پوست، پیکان، تبرسنگی و بالاتر از همه مواد غذایی مانند گندم، جو، میوه و نیز گله ورمه - که می‌توانست موجب ازدیاد سرمایه گردد. صاحب‌نظران در این نکته هم داستانند که در این دوران که بشر تازه استفاده از فلز را آغاز و با شک و تردید آن را جانشین بعضی از ابزارهای کوچک استخوانی کرده بود، فعالیت بازرگانی وی در اثر کوشش‌های فراوان در جهت تجارت نباتات و درختان، به جامعه‌ی انسانی سود رسانید. جو و گندم که از رویدنی‌های بومی ایران است - و هنوز هم در این کشور به صورت دیمی و آبی کشت می‌شود - سابقاً نیز در زمین‌های رسوبی کاشته و به مصر و اروپا برده می‌شد، ارزش آن از هند بود، به ایتالیا صادر می‌گردید. برعکس، جو دو سر و خشخاش اروپا در آسیا رواج یافت و حتی به چین هم رسید.

۲-۱۵- در آغاز هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد - هنگامی که بشر به طور نامحسوس وارد دورانی می‌شد که به وسیله‌ی افزایش کاربرد فلزات مشخص شده است - افق افکار انسان درباره‌ی جامعه‌ی نویناد وسعت پذیرفت. مرحله‌ی دیگر در تکامل تمدن ما قبل تاریخی ایران با دوران سوم سیالک مشخص می‌شود و شامل تعداد بسیاری از سطح‌های فوقانیست که به بخش اعظم هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد مربوط می‌گردد. در این دوران ماده‌ای جدید در معماری پدید می‌آید: آجر بیضی شکل متروک و به جای آن آجر صاف و مستطیلی به کار برده می‌شود که جنس آن خاک نرم و هنوز هم مورد استعمال است. محله‌های دهکده که کوچه‌های تنگ و پیچ در پیچ آنها را قطع می‌کند، به وسیله‌ی مرزها از یکدیگر مجزا می‌شوند. برای تأمین نور و سایه دیوارهای خارجی خانه‌دارای فرورفتگی و برجستگی است و گاهی پی‌دیواره‌ها بر سنگ‌های خشک نهاده می‌شود. درها، همچنان پست و تنگ است و بلندی آنها معمولاً از ۸۰ تا ۹۰ سانتیمتر تجاوز نمی‌کند. پنجره نیز متداولست و عموماً به طرف کوچه باز می‌شود. قطعات سفالین بزرگی که در دیوار کار گذاشته می‌شود، خانه را از رطوبت حفظ می‌کند. تزیین درونی خانه همچنان با رنگ قرمز صورت می‌گیرد، اما رنگ سفید هم پدیدار می‌گردد. هنوز مرده را در کف اتاق به خاک می‌سپارند، در حالی که اعضای بدن او به طرف شکم کشیده می‌شود و بر استخوان بندی وی با گل‌آخرا نشانه‌هایی نقش می‌کنند و لوازم زیادی با وی در گور می‌نهند.

در این دوران در کشور ما در صنعت کوزه‌گری یک پیشرفت قطعی - که ایران هنوز هم از فواید آن برخوردار است - پیدا شد و آن اختراع چرخ کوزه‌گری و ضامن وسیله‌ی مزبور بود. کوزه‌گر به مدد ابزار پیشرفته‌ی خود ظروفی با شکل‌های گوناگون و مزین به طرح‌های تازه به مشتریان خود عرضه می‌کرد: جام‌های بزرگ، کاسه‌های عالی، خمره‌های توشه‌دان و نیز جام‌های شراب با پایه‌های بلند، رنگ خمیر بر حسب شدت و ضعف گرمای کوره تغییر می‌کرد و کوزه‌گر می‌توانست آن را به میل خود به رنگ‌های خاکستری، رنگ گل سرخ، قرمز و سبز درآورد، و در همان حال تزیینات و طراحی ظروف نیز پیشرفت می‌کرد و ارزنده‌تر و گونه‌گون‌تر می‌شد. در آغاز هنرمندان به رئالیسم تمایل بیشتری نشان

می‌دادند و تصویر مار، پلنگ، قوچ کوهی، مرال، لک‌لک و شترمرغ را پشت سر هم یا در فواصل مربع با مهارت نقش می‌کردند. این کار نشان دهنده‌ی یک سبک طبیعت‌پردازی یا ناتورالیسم است که در هر صورت با آنچه که قبلاً شناخته شده است، اختلافی ژرف دارد. دیگر بدن جانور را با خط ساده نقش نمی‌کردند. حجم نیز مورد توجه قرار داشت و در تجسم موضوع، تعادل نسبتها رعایت می‌شد.

سپس در این سبک تنوعی به وجود آمد: دم جانور دراز و کشیده‌تر و شاخها بدون تناسب پهن و بزرگ شد. این ترتیب در مورد گردن مرغ درازیا نیز معمول گردید.

اندکی بعد فقط شاخ را نمایش می‌دادند که دایره‌ای عظیم بود متصل به بدنی کوچک، و یا اینکه بدن یک پلنگ با مثلثی ساده نشان داده می‌شد. هر چند فن مورد اشاره بازگشتی به اصول قدیم بود، با این همه مسیر دیگری را می‌پیمود: کمتر به طور دلخواه و بیشتر بر حسب قاعده و از روی تأمل ساخته می‌شد، بعدها به اقتضای نیازها بازگشتی به سوی رئالیسم صورت گرفت، اما آن هم بیشتر یک نوع طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) جدید و لبریز از حیات و جنبش بود. صحنه‌های شکار متناوباً با مناظری از ستیزه با جانوران وحشی تصویر می‌شد. در طی سه مرحله‌ی نخستین زندگانی انسان ما قبل تاریخی فلات ایران که بیش از هزار سال به طول انجامید، هنرمند هرگز خود را در محدوده‌ی شیوه‌ای که در آن مهارت یافته بود محدود نمی‌ساخت، بلکه دائماً در سبک تزئینی که کاملاً بدان علاقه‌مند شده بود، تغییراتی به وجود می‌آورد. این هنر که از منابع خاص خود سیراب و از جنبش و حرکت لبریز بود تغییر شکل می‌داد، و قدرت و بقای آن به سرزمین‌هایی بسیار دور از حدود طبیعی فلات ایران نیز سرایت می‌کرد.

آیا این نقاشی کم و بیش تقلید ساده و صادفانه از چیزهایی بود که هنرمند در اطراف خود می‌دید و آن را روی ظروف سفالین خویش منعکس می‌کرد، یا در پشت آن رموز و نشانه‌هایی بسیار و گونه‌گون و میل به بیان مطلبی نهفته بود، و آیا - چنان که بعضی از دانشمندان پنداشته‌اند - این نقاشی در حکم نویسنده‌گی نبود. ما کاری به حل این مسئله نداریم. با این همه توجه خوانندگان را بدین نکته جلب می‌کنیم که اواخر این دوران ترقی ظروف نگارین در ایران، مقارن با زمانی است که در دشت مجاور آن (بین النهرین) انسان یکی از شگفت‌انگیزترین اکتشافات خود یعنی فن نوشتن را انجام داد. با توجه به این موضوع معتقد می‌شویم که مخترع خط از فن نقاشی پیشه‌وران فلات ایران و در پیش نظر داشتن تصاویر آماده و علائم و نشانه‌هایی موجود در آنها الهام گرفته است.

۲-۱۶- صنعت فلزکاری نیز به پیشرفت خود ادامه داد. مس، ذوب و ریخته‌گری شد و شماره و تنوع اشیاء بیش از پیش بود. اما ابزار سنگی همچنان مورد استفاده واقع می‌شد و به تدریج جای خود را به تبر صاف، تیر هموار و کج بیل می‌داد. در خانه‌هایی متعلق به این دوره دشنه‌ها و چاقوهای مسین پیدا شده است. پیشه‌وران به ساختن لوازم آرایشی چون آئینه و سنجاچه‌های بزرگ با سر نیمکره شکل آغاز کرده بودند. جواهر بیش از پیش تنوع می‌یافت و از حیث مواد غنی‌تر می‌شد. علاوه بر صدف و عقیق و فیروزه، مهره‌ها و حلقه‌هایی از سنگ بلور، سنگ لاجورد - که از پامیر می‌آمد - ویشم سبز - که از نقاط دور دست حمل می‌شد - مورد استفاده قرار می‌گرفت. با پیشرفت تجارت، ضرورت ایجاب می‌کرد که محتویات یک خمره یا یک عدل بار تضمین، و مراقبت شود که کالای بازرگانی دست نخورده به خریدار تسلیم گردد.

برای تشخیص مالکیت، مهر ابداع گردید. روی کلوخه‌ای از گل رس علامت‌گذاری می‌شد، این کلوخه را در دهانه‌ی خمره جا می‌دادند و آن را طناب می‌بستند. قدیمی‌ترین شکل مهر که تا مدت‌ها تغییر و دگرگونی در آن داده نشد - تکمهی مخروطی شکلی از سنگ بود که به یک حلقه اتصال داشت. در ابتدا فاعده‌ی اصلی، تزیینات هندسی بود. اما به زودی تجسم اشکال انسان، نباتات و برخی علائم رواج یافت - که بدون شک از تزیینات ظروف سفالین الهام پذیرفته بود و شاید مفهوم تحریر را داشت. طی این مرحله از تمدن، در فلات ایران پیشرفته‌های قابل ملاحظه‌ای در تمام رشته‌های فعالیت بشری رخ داد. در آغاز عصری که طی آن جوامع بدوی همسایه با ایجاد اجتماعات و مراکز تدبیر مدن نظم و ترتیب می‌یافت، در ایران تدبیر منزل در حال توسعه بود و هر چند که در دشت پر ثروت بین‌النهرین تدبیر مدن عملی می‌شد، با این همه در ایران چیزی که با آن قابل مقایسه باشد، به وجود نیامد. وضع طبیعی آن فلات، ناهموار و خشن و واحه‌ها در نقاط صعب‌العبور متفرق و جمعیت نیز پراکنده بود. در نتیجه‌ی این وضع، پیشرفت و تکامل شهرنشینی به تأخیر افتاد و جامعه - با آنکه از لحاظ خانواده بیش از پیش توسعه می‌یافت - قرن‌ها در مرحله‌ی ما قبل تاریخی خود باقی ماند.

از آغاز هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در این قسمت ایران در زمینه‌ی زندگی مدنی، مرکزیتی به وجود آمد و از همین محل بود که نخستین دولت متمدن (عیلام) نشئت گرفت. سه مرحله‌ی تمدن ما قبل تاریخی که در بالا تشریح شد، در همه جا مانند آنچه که در فلات ایران مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته، ارزیابی و مشخص نگردیده است. وجود دو تمدن اول و دوم در کناره‌های بیابان بزرگ مرکزی یعنی سیالک، قم، ساوه، ری و دامغان به اثبات رسیده است. این نقاط رشته‌ای را تشکیل می‌دهد که بعد از منحنی سواحل غربی و شمالی دریای داخلی شروع می‌گردد. به نظر می‌رسد که در طی دوران خشک، این منطقه که مخصوصاً در اثر رسوب حاصل از رودها و جویبارهایی که به دریا می‌ریخت حاصلخیز شده بود، بسیار زودتر از دره‌های واقع در چین خوردگی‌های زاگرس، آب خود را از دست داده باشد. نقاطی مانند گیان در نزدیکی نهاوند (جنوب همدان) و تل باکون (Tell-Bakoun) نزدیک تخت‌جمشید و نیز شوش، تا پایان دوران دوم مورد سکونت نبود. اما پس از این دوران، در سراسر فلات ایران تمدن ظروف سفالین منقوش پیدا شد و در همه‌ی فنون سفال‌سازی و فلزکاری توسعه‌ی مشابهی مشهود گردید. در این دوران در بخش غربی ایران - که در آنجا زرتشت ظهور کرده بود - دین مردم زرتشتی و زبانشان دری بود. ولی آگاهی ما درباره‌ی دین قدیمی‌ترین ساکنان سایر نقاط ایران بسیار اندک است. در بین‌النهرین که ساکنان آن با ایرانیان از یک منشأ بودند، مردم بر این عقیده باور داشتند که زندگی، آفریده‌ی یک ربه‌النوع است. در نظر آنان جهان زاینده بود و نه زاینده، و بر عکس پندار مصریان منبع حیات مؤنث بود نه مذکر. پیکرهای کوچک و فراوان ربه‌النوع برهنه‌ای که در مکانهای ما قبل تاریخی ایران پیدا شده است به ما اجازه‌ی این فرض را می‌دهد که انسان ما قبل تاریخی این فلات - به استثنای غرب ایران - دارای این گونه معتقدات بوده است. تذکر این نکته خالی از فایده نیست که در میان بعضی از ملل ایران از جمله در بین طایفه‌ی گوتی (Guti) - که کوه‌نشینان ساکن دره‌ی کردستان بودند - زن فرمانده سپاه بود. بدون شک وضع سیاسی بر دسته‌بندی خانواده و شورای ریش‌سفیدان قرار داشت. اندیشه‌ی واگذار کردن قدرت به یک فرد یا یک رئیس - که بعدها مبدل به شاه شد - تا مدتی بعد در فلات ایران تحقق نیافت. اوضاع ایران به توسعه مراکز دور از یکدیگر - که نتیجتاً از مشاجرات منجر به جنگ بر کنار بودند - کمک می‌کرد. چنان که بعداً خواهیم دید، مغرب زمین بعدها از اختراعات فلات ایران استفاده کرد.

در مطالعات مربوط به تاریخ طبیعی انسانهای فلات ایران، استخوانهای قدیمیترین ساکنان واحه‌های این سرزمین وجود نژاد کاملاً متجانسی را نشان نمی‌دهد و تا آنجا که اطلاع داریم حتی نمی‌توان گفت که در صورت وجود اختلاف و فقدان تجانس، دو نوع انسان مورد اشاره متعاقب یکدیگر بوده‌اند. دو شاخه از دسته‌ای واحد به نام بحرالرومی در جهت عکس دو نوع انسان مزبور قرار دارند. گروه اخیر در دوران ما قبل تاریخ در سراسر آسیای غربی از بحرالروم تا ترکستان روس و دره‌ی سند پراکنده بوده است. معمولاً این دو شکل را آسیایی می‌خوانند و آن اصلاحیست که از جنبه‌های منفی نشئت می‌گیرد. بدین معنی که نه به دسته‌ی سامی تعلق دارند و نه به دسته‌ی هند و اروپایی. بعضی از دانشمندان که در صدد بوده‌اند صراحت بیشتری در موضوع قائل شوند، این نژاد را قفقازی، خزری یا یافتی (از نام یافت پسر سوم حضرت نوح) نامیده‌اند. در این نژاد سه دسته‌ی زیر مشخص شده‌اند:

- ۱- اورارتیان یا وانیان که سکنه‌ی قدیم ارمنستان بوده‌اند و نیز کاسیان، ایلامیان، هیتیان و میتانیان.
- ۲- لیکیان، کاریان، میسیان و همچنین اتروسکیان (Etrusques)
- ۳- ایبریان و باسکان .

به نظر می‌رسد که اینان همه به زبان پیوندی سخن می‌گفتند. این امر موجب بروز فرضیه‌ای شده است که به موجب آن شومیریان نیز به همین دسته‌ی نژادی تعلق داشته ولی در دورانی بسیار دور از آن دسته جدا شده‌اند. این منشاء آسیایی که بین همه‌ی اقوام آسیای غربی مشترک است، بعدها موجد فرهنگ این ناحیه می‌گردد و مخصوصاً هنری را به وجود می‌آورد که آن را متعلق به آسیای غربی می‌دانند و ایران نیز با تمدن ظروف سفالین نقشدار خود به منزله‌ی یکی از عناصر تشکیل دهنده‌ی توسعه‌ی آن به شمار می‌رود.

ایران در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد

۲-۱۷- نخستین نشانه‌های نقض وحدت تمدن ظروف سفالین نقشدار ایران، در طی نیمه‌ی دوم هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد به وجود آمد. در شوش ناگهان تولید ظروف مزبور متوقف و ظرفهای قرمز رنگ دسته‌دار و نوک لوله‌ای جایگزین آن گردید. این امر در دشت بین‌النهرین نیز به وقوع پیوست. در این کشور، دوران مشهور به اوروک چهارم از امتیاز خاصی برخوردار است که در توسعه‌ی تمدن بین‌النهرین اهمیت اساسی داشته است؛ اختراع خط در اواخر دوره‌ی مزبور صورت گرفته است. اندکی بعد، در طی آخرین سده‌های پیش از سه هزار سال قبل از میلاد، در شوش تمدنی به وجود آمد که هر چند تحت نفوذ نیرومند بین‌النهرین قرار گرفت، مع‌هذا خط ویژه‌ی خود را به وجود آورد که عیلامی مقدم خوانده می‌شود و این دوران مقارن عصر جمده‌ی نصر در دشت مجاور (بین‌النهرین) بود. شوش تنها ناحیه‌ای از جنوب ایران نبود که تحت نفوذ غرب قرار می‌گرفت. حفریات اخیر در شمال شرقی خلیج فارس نشان داده است که سراسر ساحل شمالی آن منطقه، نفوذ تازه را پذیرفته بود. در طی هزاره‌ی پس از این دوران، ایران جنوبی به مبارزه‌ای دائمی بر ضد نفوذ مداوم و نیرومند فرهنگ بین‌النهرین مشغول بوده است. به نظر نمی‌رسد که مراکز واقع در مغرب فلات ایران تحت فشار خارجی قرار گرفته باشد.

سنت ساختن ظروف سفالین نقشدار دوام یافت و کوزه‌گر (گیان Giyan) که نسبت به سبکهای کهن وفادار مانده

بود، برای اشکال و تزیینات ظروف خود به جستجوی نمونه‌های جدید ادامه داد. در بخش شمال‌شرقی فلات چیري معادل آن گونه ظروف مشاهده نشده است. در حصار نزدیک دامغان تغییر سبک کند و ناهنجاری وجود داشته که به مدت چند سده دوام یافته است.

در هر استقرار و اسکان جدیدی از تعداد ظروف کلی کاسته می‌شود و ظرفهای سیاه یا خاکستری تیره جای آن را می‌گیرد. این ظروف از لحاظ شکل و رنگ در فلات ایران کاملاً بیگانه می‌نماید. با مدافه در اشکال ظرفهای مزبور به نظر می‌رسد که در آنجا از سوی بیگانگانی که در میان سکنه‌ی بومی راه یافته بودند، نفوذی تدریجی اعمال می‌شده است. در مورد این فرهنگ و تمدن آگاهی درستی نداریم و حتی نمی‌توانیم بگوییم که کدام ملت آن را با خود آورده بوده است. به نظر می‌رسد که فرهنگ مزبور از نواحی مجاور جیحون و سیحون، از دشتهای ترکستان روس، و یا شاید از نواحی دورتر قلب آسیای مرکزی آمده باشد. این فرهنگ در شمال‌شرقی فلات ایران گسترش یافت، اما بعدها در شمال اهمیت روز افزونی به دست آورده آن گاه طول کرانه‌ی دریا (دریای خزر) را پیمود و در کاپا دوکیه رسوخ یافت.

در ناحیه‌ی اخیر ظروف خاکستری رنگی در کول تپه یافت شده که بخش زیرین آن مقعر است که ظاهراً یکی از ویژگیهای نورد یک (Nordique) به نظر می‌رسد. فرهنگ مورد بحث که به فرهنگ بین‌النهرین قدیم شباهت دارد. نسبت به ظروف لوله دار علاقه نشان می‌دهد.

بخش مرکزی ایران از نفوذ خارجی مصون و بر کنار نماند. در سیالک خانه‌های متعلق به پایان عصر سوم متروک گردید. قشر ضخیمی از خاکستر که روی آنها را پوشانده نشان می‌دهد که خانه‌های مزبور طعمه‌ی آتش شده بوده است. ویرانه‌های این خانه‌ها، شالوده‌ی مساکن جدید را تشکیل داد.

در این دوران ظرفهای نقش‌دار جای خود را به ظروف قرمز و خاکستری یک دست می‌دهد. ظروف مزبور از لحاظ شکل ظاهری عیناً شبیه ظرفهایی است که در آخر هزاره‌ی چهارم در شوش شناخته شده است.

مُهر کلوخی جای خود را به مُهر استوانه‌ای داده و این خود نشانه‌ای قطعی بر ورود خط در الواح خاکستری است. در حفریاتی که به عمل آمده، همراه با اشیاء مزبور الواحی یافت شده که به خط عیلامی مقدم تحریر یافته است. به نظر می‌رسد که نفوذ کند و صلح جویانه‌ی مردمی که ظروف سفالین سیاه رنگ به کار می‌بردند در شمال شرقی ایران، با ظهور تمدنی که خط عیلامی مقدم را به همراه آورده و حکایت‌گر همه‌ی علائم غلبه‌ی خشونت‌آمیز است، اختلاف بسیار داشته است. قوم اخیر تمدنی را به سیالک وارد کرد که بدون شک عالی‌تر، غنی‌تر و بسیار مترقی‌تر بود و این خود نتیجه‌ی آمیزش فرهنگ بومی با فرهنگ بین‌النهرین است که طی قرنهای پیشین در شوش صورت گرفته بود. وجود ویژگیهای آثار شوش در سیالک و وحدت نام فرهنگ سیالک با تمدنی که در شوش شناخته شده، نشان می‌دهد که تمدن مزبور جبراً به سیالک یا سیلک تحمیل شده است؛ خانه‌ها با دقت بیشتری ساخته می‌شد، ولی دریاها به طرز عجیبی پست و کوتاه بود. در مدخل اتاق اجاقی قرار داشت که دارای دو قسمت بود؛ یک بخش برای تهیه‌ی غذا و دیگری برای پختن نان. در یک اتاق خمره‌ی کوچکی برای ذخیره‌ی آب در زمین قرار داده بودند. در این نوع خانه‌ها اثاثه و لوازم مختصری به چشم می‌خورد که از گل کوبیده ساخته شده بود. هر چند لوازم مزبور ابتدایی و مقدماتی است،

ولي وجود آنها مي‌رساند که براي نگاهداري آنها و آذوقه‌هاي مختلف به طاقچه‌ها يا چينه‌هاي کوچک نیاز بوده است.

مرده را به حالت دولادر ژرفاي ۲۵ سانتيمتري کف اتاق به خاک مي‌سپردند. لوازم گوناگون مرده را نيز همراه او در گور مي‌نهادند. گورهاي اين دوره از مقابر کم اهميت متعلق به دوران پيشين در سيالك غني‌تر به نظر مي‌رسد، مرده را با جواهر بيشتري چون زينتيهاي سيمي که به وسيله قيير به لاجورد مرصع و از گردن وي آويخته شده بود، مي‌آراستند.

همراه با ظروف سفالين جديد، بطريهاي کوچک مرمين که احتمالاً براي جاي عطر مي‌ساختند، دوريهاي کوچک سنگي که با دقت تراشیده مي‌شد و لوازم آرايشي چون آئينه‌هاي مسين که تقريباً به صورت صفحاتي محدب بود، پديد آمد.

زبورآلات صدفی، زرین و سیم اندود و نیز گوشواره‌هایی از طلا يا لاجورد ساخته مي‌شد. دستبندهاي سيمين و گردنبندهاي دراز با مهره‌هاي طلا، نقره، لاجورد، عقيق و سنگ سفيد نيز معمول بود. ظرافت کار مي‌رساند که جواهرسازي معمول در شوش و حتی بين‌النهرين پيش آهنگ پيدایش گورهايي است که در مقابر سلطنتي اور (Ur) پيدا شده و آن همه مورد اعجاب و تحسین جهانیان قرار گرفته است.

اهميت تمدني که در شوش شناخته شده و تا قلب فلات ايران نفوذ یافته، بالاتر از همه به اعتبار استعمال خط است. الواح مکشوفه تاکنون خوانده نشده، اما خط نيمه تصويري آنها معرف پيشرفت در نخستين خط تمام تصويري است. دانشمندان توانسته‌اند اعداد و جمع آنها را تشخيص دهند، و اين خود موجب شده است که آنها را اسناد شغلي از قبيل صورت حساب يا قبض رسيد به شمار آورند. متصل کردن اسناد مزبور به کالا، اين فرضيه را تأييد مي‌کند.

با پيدایش فن نوشتن، استعمال مهره‌هاي استوانه‌اي معمول گردید و حک نوشته بر روي خاک رس نرم لوحه، معرف امضاي مالک بود. به نظر مي‌رسد که اين نوع حکاکي با فن ساختن ظرفهاي نقشداري که به دوران پيشين در فلات ايران رواج داشت، مربوط باشد. سيالك تنها نقطه‌اي از فلات است که راجع به پيش از عهد هخامنشي مدارک کتبي به دست داده است. اين امر استعمال خط را در ايران ثابت مي‌کند، هر چند که اين خط در دشتهاي جنوبي اختراع شده و کاملاً وابسته به تمدن بين‌النهرين است. تنها در اثر توسعه‌ي تمدن و فرهنگ عيلامي و متعاقب فتوحات سياسي بوده که خط وارد فلات ايران شده و محققاً هدف اقتصادي نيز از آن در نظر بوده است. تا زماني که تمدن عيلامي در مرکز ايران باقي بود، استعمال خط نيز ادامه داشت. اما به نظر مي‌رسد که ترک بازرگاني موجب شده باشد که در ايران خط به مدت چندین سده از بين برود. در اين اوان در شمال غربي ايران خط پهلوي دري - که رايده‌ي فکر زرتشت پیامبر ایرانی است - وجود داشت، ولي به کندي پيشرفت مي‌کرد و اين حالت تا دوران مادها که مردم سراسر ايران از آن خط استفاده مي‌کردند، ادامه داشت.

به طوري که ملاحظه کردیم، در آغاز هزاره‌ي سوم پيش از ميلاد مراکز مختلف ايران تابع تأثيراتي بود که از نواحي خارج از فلات بر آنها وارد مي‌گردید. اين نفوذها که به طور نامساوي اعمال مي‌شد، گاه از جنوب غربي مي‌آمد و زماني از شمال شرقي، بايد دانست که سراسر ايران از لحاظ تمدن و خط مدیون شمال غربي ايران است، چه به طوري که

پیش از این گفتیم، در حدود ۶۵۰۰ سال پیش از میلاد مردم شمال غربی ایران دین زرتشت را پذیرفتند، به تدریج قدم به عرصه تمدن نهادند و خط پهلوی را ابتدا در آنجا و سپس به تدریج در سراسر ایران رواج دادند. این امر موجب بروز تغییراتی در تمدن پیشین ایران، تا حدودی سبب آشفتگی و در نهایت باعث تعدیل وضع هزار ساله آن گردید. در هر حال ایران این تغییرات را هضم کرد و در عین حال به بسط و توسعه تمدن ویژه خود در خارج ادامه داد، چندان که در همان ایام که ایران از دیگران اقتباس می کرد، همچنان به دیگران وام می داد.

تمدنی که در نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد در بین النهرین شمالی - آشور آینده - ظهور کرد، سبک کوزه سازی فاخر را پذیرفت و آن را توسعه داد. شکل کاسه مانند و تزیینات نقشدار آنها می رساند که ظروف مزبور ظاهراً از مراکز ایران که بهترین آنها سیالک Sialk و حصار شناخته شده اقتباس گردیده است.

چنان که دیدیم، ایران شاه راه انتقال افکار و نهضت ملل بود، از دوران ما قبل تاریخی به بعد - و در مدتی بیش از هزار سال - این وضع مهم را به عنوان واسطه و میانجی شرق و غرب حفظ کرد و در عوض آنچه که دریافت می داشت، هرگز از تأدیه باز نه ایستاد؛ در واقع کار او عبارت بود از دریافت، توسعه بخشیدن، و سپس انتقال آن به دیگران.

تمدن ایران در هزاره سوم پیش از میلاد

۱۹-۲- در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد دشت غنی بین النهرین وارد دوران تاریخی شد. متونی که ساکنان دشت واقع در بین دو شط از تاریخ کشور خود به جای گذاشتند، به مثابه نخستین پرتو نور در ظلمتی نفوذ کرد که تاریخ ایران را تا حدود دو هزار سال بعد هم پوشانده بود. به هر حال باید عیلام را که به زودی وارد دوران تاریخی می شد، از این شمول مستثنی دانست.

آگاهیهای کمی که درباره نواحی شمالی دشت شوش در دست داریم، منحصرأً از منابع بابلی گرفته شده است. محیطی که متون مزبور درباره آنها به بحث می پردازند، چندان در داخل ایران پیش نمی رود، منابع مزبور تنها از نواحی سرحدی گفتگو می کنند که توسط ملل ساکن تپه ها اشغال شده بود و مردم سومر و قوم سامی نژاد دشت بین النهرین دائماً با آنها در تماس بودند. این اقوام از جنوب به شمال عبارتند از ایلامیان، کاسیها، لولوبیها و گوتیها. همه آنها به یک دسته نژادی تعلق دارند، زبانشان وابسته به یکدیگر است و فشار مستمر دشت بین النهرین که بیشتر به صورت سلطنتهای متمدن درآمده است، همه آنها را مجبور می سازد که در یک زمان با هم متحد شوند، هر چند که اتحادشان موقت و ناپایدار است.

نزاع بزرگ بدویان و نیمه بدویان با ساکنان خانه نشین ادامه یافت. در نظر یک منشی بابلی که در این دوران می زیست، دنیای متمدن به دامنه های زاگرس خاتمه می یافت. هر وقت که سلسله پادشاهی نیرومندی بر بابل حکومت می کرد، فشار دشت بین النهرین تشدید می شد. از سوی دیگر انحطاط بابل برای اقوام ساکن تپه ها حاکم شیپور جمع را داشت که آنان را به پایین فرا می خواند تا آن دشت ثروتمند را غارت کنند و حتی برای مدتی کم و بیش دراز آن را تحت اشغال خود در آورند. و در اغلب موارد باید ایلام را از این توصیف کلی مستثنی کرد. عیلامیان از کوههایی که دشت سوزیانا (شوش) را از شمال و شرق احاطه می کرد فرود آمده، در ربیع اول هزاره سوم پیش از میلاد دودمانی

را تشکیل داده بودند که بر ناحیه‌ی وسیعی از دشته‌ها و کوه‌ها - شامل بخش عمده‌ای از سواحل خلیج فارس و بوشهر - حکومت می‌کرد. در آن حدود کنیه‌ای به زبان سومری به دست آمده است که به یکی از پادشاهان تعلق دارد. هر چند در این زمان ایلامیان خط ویژه‌ی خود را داشتند، ولی در عین حال خط همسایگان خویش را نیز پذیرفته بودند و حتی زبان این را نیز به کار می‌بردند. با تشکیل سلسله‌ی سامی سارگن در آگاده، عیلام برای حفظ آزادی و استقلال خود وارد نبردی سخت شد. نیروی دو طرف نامساوی بود. فاتح بزرگ دوبار غلبه و احتمالاً شوش را هم ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد. سپاهان یکی از پسران او (مانیش توسو) که در نبردهای خود بر علیه ایران موفقیت بیشتری به دست آورده بود، از خلیج فارس گذشتند تا جاده‌هایی را تحت مراقبت بگیرند که مواد ساختمانی و فلزات کوهستانهای ایران از آن راهها حمل می‌شد. در زمان نارام سین (Naramsin) از ایلام تا زاب را اغتشاش و عصیان فراگرفت، ولی به سختی سرکوب شد. شوش توسط عاملی اداره می‌شد که از طرف نارام سین منصوب می‌گردید. وی در شوش به ایجاد ساختمانهای مهمی دست زد. زبان ایلامیان مغلوب زبان اکدی گردید و حتی اسامی خاص بیشتر سامی بود تا ایلامی. این تجانس و تقلید، فرهنگ محلی را که فقط در اثر پناه گرفتن در کوههای صعب‌العبور باقی مانده بود، تهدید می‌کرد. در هر حال روش ماهرانه‌ی ملت تابع در فرمانبرداری از حکومت پیروزمندان موجب شد که دسته‌ی اخیر رفتار خود را تعدیل و زیانهای ناشی از هجوم خویش را جبران کنند. یکی از آنان به نام «پوزور - این شوشی ناک» که عمران‌کننده‌ای بزرگ بود، شوش را با غنایمی که از سرزمینهای مغلوب آورده بود غنی کرد و به ایجاد بناها و معابد دست یازید. پس از مرگ نارام سین، «پوزور - این شوشی ناک» اعلام استقلال کرد، شخصاً فرماندهی سپاه را بر عهده گرفته بر بابل هجوم برد و حتی به اکد رسید، ولی اکدی‌ان با دشواری بسیار وی را به عقب رانده استقلال خود را حفظ کردند. اما اکد بسیار ضعیف شد. ملل کوهستانی مجاور یعنی لولوبیها و گوتیها نیز با پیشرفت «پوزور - این شوشی ناک» به شوق آمده از دره‌های مرتفع فرود آمدند و بر بابل حمله بردند. لولوبیها ناحیه‌ای را که سراسر جاده‌ی قدیم را در بر می‌گیرد و اکنون هم از بغداد و کرمانشاه به همدان و تهران می‌رود، به اشغال در آوردند. لازم به توضیح است که جاده‌ی مزبور به یکی از چند مدخل طبیعی که به سوی فلات ایران باز می‌شود دسترسی دارد و این وضع از چند هزار سال پیش وجود داشته است.

گر چه پیش از این سارگن آگاده‌یی اقوام کوهستانی را مغلوب ساخته بود، ولی سخت‌ترین ضربه را نارام سین وارد آورد. پس از اغتشاشی که بدان اشاره رفت، (اغتشاش ایلام تازاب در زمان نارام سین) حاکم سامی نژاد، طی نبرد گسترده‌ای اتحاد لولوبیها و گوتیها را در هم شکست. وی این واقعه را بر ستونی که در صخره‌های ناحیه‌ی شهر زور حجاری شده، ثبت کرده است. در این زمان مانند گذشته ارتباط و تماس اقوام کوهستانی و ساکنان دشت تنها به وسیله‌ی جنگ صورت نمی‌گرفت - مردم کوهستانی در نتیجه‌ی وضع جغرافیایی منطقه‌ی خود، راهی را که به سوی مغرب ایران می‌رفت در دست داشته و بنابراین این حرکت کاروانها و بازرگانی را تحت نظارت خود در آورده بودند. هر چند آنان با بابل دشمن بودند، با این همه بدان کشور کالا می‌فرستادند. آنان در خلال همین داد و ستدهای صلح‌آمیز، ناگزیر تحت تأثیر و نفوذ همسایگان متمدن‌تر قرار می‌گرفتند. دو نقش برجسته این موضوع را تأیید می‌کند. این نقشها به دستور و تن از پادشاهان آنان بر صخره‌های ناحیه‌ی سر پل زهاب حک شده و احتمال می‌رود که حداقل یکی از آنها از کنیه‌ی نارام سین الهام پذیرفته باشد، در این تصویر رئیس محلی دیده می‌شود که کمانی در دست دارد و دشمنان مغلوب را که از وی تقاضای عفو دارند، لگد کوب می‌کند. در کنیه‌ای که آسیب بیشتری دیده، نام این رئیس محلی «تارلونی» قید شده است. نقش برجسته‌ی دیگری که از اهمیت بیشتری برخوردار است، در بالای صخره‌ی مدخل

دهکده‌ی جدید (سرپل) حجاری شده است. در این دو نقش « انوبانی‌نی » پادشاه لولوبی با ریشی دراز و چهارگوش، کلاهی دایره‌ای، جامه‌ای کوتاه و مسلح به کمان و نوعی تیراندازی نشان داده می‌شود که بر دشمنی که به زمین افتاده، پای نهاده است. رویه‌روی او ربه‌النوع نی‌نی با کلاهی بلند، جامه‌ای پشمین و پرزدار که بلندی آن تا ساق پا می‌رسد ایستاده یک دست خود را به سوی شاه دراز کرده و در دست دیگر دنباله‌ی رشته طنابهایی را گرفته است که در نقش زیرین دو اسیر و در نقش زیرین شش تن بدنها بسته شده‌اند. اسیران همه برهنه‌اند و دستهایشان از پشت به هم بسته است. کتیبه‌ای به زبان اکدی، از ارباب انواع متعدد - که بیشتر آنها اکدی هستند - در برابر دشمنان یاری می‌جوید. نظر به اینکه در ایران به ندرت بنایی مربوط به این عصر یافت می‌شود و متن مورد اطمینانی نیز درباره‌ی آن دوران وجود ندارد، این دو نقش از جهت آگاهی به سطح فرهنگ محلی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

همه‌ی قرائن بر این نکته دلالت دارد که ساکنان این ناحیه برای ثبت و نمایش زبان خود خط ویژه‌ای نداشته‌اند. به نظر می‌رسد که آنان کما بیش تحت نفوذ بابلیان بودند و در نتیجه‌ی تماس با همسایگان غربی خود، خط و زبان اکدی را آموخته و مورد استفاده قرار می‌دادند. همچنین می‌توانیم بگوییم که در همان حال هنرمندان اندک آنان در آثار مهم‌تر خویش به شدت تحت تأثیر هنر بین‌النهرین قرار گرفته بودند. در اینجا هم مانند عیلام، تمدن دشت با صلح یا به نیروی سپاهیان نفوذ کرد. با وجود این، وظیفه‌ای که دو نقش برجسته‌ی مزبور از جنبه‌ی ایرانیگری ایفا می‌کند بزرگ و پایدار است. بعدها فکر ایجاد نظایر این نقوش رواج یافت و در طی تاریخ متمادی ایران، نسله‌های پادشاهان از این نقوش حجاری شده‌ی ابتدایی که عملیات نظامی را از بالای کوه در معرض دید کاروانها قرار می‌دهد الهام گرفته نظایر آنها را در همه‌ی گوشه‌های فلات ایران به وجود آوردند.

در حدود نیمه‌های هزاره‌ی مورد بحث، بابل در اثر هجوم گوتیها که از کوههای خود در مشرق زاب صغیر در دره‌ی دیاله‌ی علیا فرود آمده بودند، پایمال گردید. آنان به مدت چند سده برای ساکنان دشت تهدیدی مداوم بودند. تحقیقاتی که در بالک (Balik) - که شاخه‌ای از فراتست - صورت گرفته است، وجود حصار مستحکمی را اثبات می‌کند که به وسیله‌ی سارگن آگاه‌دبی بنا شد و جانشینان وی ساختمان آن را ادامه دادند، و منظور از بنای آن جلوگیری از هجومهای کوه‌نشینان مورد اشاره بوده است. عاقبت هم تاخت و تازها و دست‌اندازیهای این کوه‌نشینان جای خود را به هجومی داد که در نتیجه‌ی آن دودمان آگاه‌دمنقرض گردید و به نظر می‌رسد که عیلام نیز از دست آنان رهایی نیافته باشد. آنان به مدت یک قرن به صورت فرمانروایان وحشی باقی مانده شهرها و مزارع را ویران کردند، شیرازه‌ی پادشاهیها را از هم گسیختند و فقط امارات کوچک را باقی گذاشتند. تنها فهرست اسامی پادشاهان ایشان می‌تواند این دوران پر اضطراب را معرفی کند. در اواخر دوره‌ی تسلط ایشان، فرهنگ بابلی برتری خود را به دست آورد و از آن پس دیگر اقدامات ویرانگرانه‌ی ایشان ادامه نیافت. به تدریج برای اخراج آنان نهضتی به رهبری سلسله‌ی جدید « اور » به وجود آمد؛ پادشاهان جنگجوی بابل به حمله پرداخته قدرت آنان را در هم شکستند. شوش و سراسر دشت آن یک بار دیگر ایالتی از ایالات بابل به شمار آمد. اما این سلسله نیز چندان دوام نیافت. هنوز یک سده از پیدایش آن نگذشته بود که آخرین پادشاه دودمان مزبور مغلوب و اسیر و به کوهها برده شد. در این زمان فاتح جدیدی از کشور سیامش (Simash) واقع در کوههای غرب اصفهان فرا رسید، ساکنان سرزمینهای واقع در پشت زاگرس با حکومتهای بابلی وارد نبرد شدند. سیماش بر شوش و عیلام نیز فرمانروایی می‌کرد. این عمل موجب بروز واکنشی در دشت شد: دودمان ایسین (Isin) برخاست، سلسله‌ی سیماش را بیرون راند و عیلام را به تصرف درآورد، ولی کشور اخیر بار دیگر به

دست خارجیان افتاد.

در طی سومین هزاره‌ی پیش از میلاد، ایران در زندگی ملل آسیای غربی اهمیت فراوان داشت. سلطنت‌های بزرگ بین‌النهرین که مبتنی بر اقتصاد مدنی بودند، در توسعه‌ی حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود پیشرفت بزرگی به دست آوردند. نیاز آنان به مواد اولیه برای ساختمانها، امور عام‌المنفعه، اسلحه و اشیاء هنری افزون گشت. با گسترش نیروی سلطنت، انبوه عظیمی از کالاهای مصنوع در مراکز گوناگون بین‌النهرین ساخته شد. سیاست اقتصادی پادشاهان، آنان را وادار کرد تا بیش از پیش درصدد پیداکردن بازار برآیند. بدین ترتیب می‌بینیم که در عصر سارگن آگاده‌یی مستعمراتی از بازرگانان در آسیای صغیر - مراکز تحقیقی بازرگانی که در آنجا تجار سامی‌نژاد به دادوستد پرداخته و کالای لازم را برای کشور خود تهیه می‌کردند - وجود داشته است. دولتهای جدید نیز توجه خود را به سوی ایران معطوف داشتند. ایران در اثر نزدیکی و دارا بودن کانه‌های غنی، توجه کسانی را جلب می‌کرد که به اندازه‌ی کافی نیرومند بوده و هراس انضمام نواحی غربی آن را به قلمرو خویش در سر می‌پروراندند. ایران در عین حال که محل عبور سرب ارمنستان و لاجورد بدخشان محسوب می‌شد، خود دارای ذخایر معدنی از جمله طلا - که در ماد استخراج می‌شد - و مس و قلع بود. انواع گوناگون سنگ و چوب که برای ساختمان کاخها و معابد مناسب بود، به بابل حمل می‌شد. پادشاهان بابل از سفرهای جنگی خود بر علیه ایران دو هدف را در نظر داشتند: نخست هدف سیاسی که مستلزم عملیات نظامی برای مقابله با تشکیل هرگونه دولت و الحاق نواحی مجاور مرزشان بود. این نواحی از ایالاتی تشکیل می‌شد که به وسیله‌ای حکام اداره می‌گردید. فرمانروایان مزبور مزایای تمدن خود را در میان ملل مغلوب منتشر می‌ساختند. دومین هدف آنان جنبه‌ی اقتصادی داشت که با تحقق نخستین هدف، آن را نیز به دست آوردند. این هدف عبارت بود از انتقال ثروتهای ایران به مراکز بابل. اما ایران علی‌رغم تزلزل سیاسی، از این نبرد پیروز بیرون آمد. در طی هزاره‌ی مورد بحث، کوهستانیان دو سلسله‌ی بزرگ بابل را منقرض کردند: دودمانی که سارگن آگاده‌یی بنیاد نهاده بود به وسیله‌ی گوتیها منقرض شد، و سلسله‌ای که سومین دودمان اور خوانده می‌شد، آخرین ضربت را از پادشاهان سیماش دریافت داشت. از اوضاع اقتصادی فلات ایران در این هزاره چیزی معلوم نیست و حتی درباره‌ی شمال‌شرقی آن نیز آگاهی به دست نیامده است. وجود يك وقفه و شكاف دو هزار ساله در سیالك یا سيلك ما را از هر منبع آگاهی محرم می‌دارد. اما درگیان زندگی جامعه بدون تغییرات ژرف ادامه داشت. فن کوزه‌گری به شکل ظرف سفالین نقش‌داری که به ظرفهای ساخته شده در شوش بسیار نزدیک و به سبک دوم معروف است، ادامه یافت. ظرفهایی به شکل خمره‌های کوچک به دست آمده که بخش زیرین آنها برجستگی دارد و تنها قسمت زیرینشان با رنگ سیاه تزیین شده است، مشخص‌ترین موضوع نقاشی کامل، پرندگانند. آنان در میانه‌ی سر دو پرنده که رویه‌ی هم قرار گرفته بودند کاکلی شبیه به شانه نقش می‌کردند که مایه‌ی اصلی سبک معروف هند بین‌النهرین یعنی عقاب در حال گرفتن طعمه‌ی خویش است.

از گورهایی که در این ناحیه کشف شده، گورهای مفرغین و سیمین بسیار به دست آمده است که از جمله‌ی آنها می‌توان طوقها و گردنبندهای مروارید با گورهای آویزان را نام برد. انبوه زیادی از سنجاقهای مفرغی برای ثابت نگاه داشتن دامن جامه یافت شده که بعضی بدون سر و برخی دارای قسمت زیرین پهن و پیچیده است. يك نمونه این سنجاقها را در میان جواهر قبور سلطنتی اور یافته‌اند.

در تهی حصار، ظروف يك رنگ خاکستري جایگزین ظرفهای نقشدار شد. در بخش باختری فلات ایران شواهد فعالیت روز افزون در فلزسازی به چشم می‌خورد، به خصوص در مورد ساختن اشیاء کوچکی که معمولاً جنس آنها از مفرغ است. در آن زمان فلز مزبور کمیاب بود و احتمالاً بیش از سیم و زر ارزش داشت. در این زمان ایران وارد عصر مفرغ می‌شود.

مشخصات عصر مس و مفرغ در ایران باستان

۲۰-۲- به عقیده‌ی گوردون چایلد، در طول چند هزار سال فاصله‌ی میان عصر نئولیتیک و عصر مفرغ، ملت‌های خاورمیانه - به ویژه ایران - به اکتشافات قابل ملاحظه‌ای چون استخراج و استفاده از مس و مفرغ، بهره‌برداری از نیروی حیوانی و وسایل نقلیه‌ی چرخدار، ساختن چرخ کوزه‌گری، آجر و مهر نایل شده بودند. قبل از هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، این اختراعات تا حدود دریای اژه، ترکستان و هند گسترش و تا يك هزار سال بعد به چین و بریتانیای کبیر نیز رسید.

صنعت استخراج و استفاده از فلز دارای چهار مرحله و جنبه‌ی اکتشافی مهم بود: نرمی و قابلیت انعطاف مس، امکان ذوب آسان آن یا جداکردنش از مواد معدنی و بالاخره اختلاط فلز (آلیاژ).

ایران در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد

رویدادی که در طی این هزاره در تاریخ آسیای غربی برجسته می‌نماید، پیدایش عناصری از ریشه‌ی هند و اروپایی در میان اقوامی در این بخش از جهان کهن است که نمی‌توانیم آنها را بومی بنامیم. ایران نیز از دستبرد مهاجرت بیرون نماند. ولی نقشی که این تازه واردان در فلات مزبور بازی کردند، نسبتاً محدود بود. به نظر می‌رسد که هند و اروپاییان در اثر فشاری که از عقب به وسیله‌ی اقوام دیگر بر آنان وارد می‌آمد، زادگاه خود را - که به اغلب احتمال در دشتهای اوراسی در روسیه‌ی جنوبی بود - ترک کرده باشند. ظاهراً آنان در ضمن مهاجرت به دو دسته تقسیم شدند: دسته‌ای که آن را شعبه‌ی باختری می‌نامیم، دریای سیاه را دورزده پس از گذشتن از بالکان و بسفر، به داخل آسیای صغیر نفوذ کردند، این دسته با اقامت در میان ملل آسیایی - که به نظر می‌رسد ساکنان اصلی ناحیه‌ی مزبور بودند - به زودی عنصر غالب و مسلط را تشکیل داده، اتحادیه‌ی ختیان هیتیان [2] (Hittites) را به وجود آوردند و بعدها شاهنشاهی آنها یکی از فعال‌ترین اعضای اتحادیه‌ی دول غربی آن زمان گشت. ختیان فتوحات خود را در آسیای صغیر گسترش داده تا بابل به تاخت و تاز پرداختند و آن شهر را تصرف و غارت کردند. در هر حال تلاششان بی‌ثمر بود، چه آنها موفق به پی‌گیری پیروزی خود نشده بلافاصله عقب‌نشینی کردند. اما قوم مزبور پس از گذراندن يك دوره ضعف موقت، در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی مورد بحث مجدداً قدرت زیادی به دست آورده، در نتیجه شماری از دول همسایه را از بین بردند که از جمله می‌توان پادشاهی هوریان (Hurrites) و Hurruans و فرمانروایان میتانی (Mitanni) را نام برد. آنها در اثر این اقدامات، در مقابل مصر قرار گرفتند که در آن زمان در حدود سوریه و فلسطین در اوج اقتدار خود قرار داشت.

دسته‌ی دوم یا شعبه‌ی خاوری - که به هند و ایرانی معرف است - در جانب شرقی دریای خزر به حرکت در آمد. دسته‌ای از آنان که ظاهراً از افراد جنگجو تشکیل می‌شد از قفقاز گذر کرده تا انحای عظیم شط فرات پیش راند. آنان با هوریان بومی که اصلاً آسیایی بودند در هم آمیخته پادشاهی میتانی را بنیاد نهادند و سلطنت خود را نه تنها در بین‌النهرین شمالی توسعه دادند، بلکه آشور را نیز مسخره کرده، با الحاق دره‌های زاگرس شمالی - که مسکن قوم

گوتی بود - به قلمرو خود، قدرت خویش را تثبیت کردند. بهترین دوران این پادشاهی حدود سال ۱۴۵۰ پیش از میلاد است که با مصر متحد گردید و نیرومندترین فراعنیه مصر با دختران پادشاهان میتانی ازدواج کردند. اما اغتشاشات موجود و رقابتهای اعضای خاندان سلطنتی باعث تضعیف این کشور گردید، چنان که دیگر نتوانست استقلال خود را در برابر قدرت روز افزون دولت هیتی حفظ کند. در پایان قرن چهاردهم پیش از میلاد دودمان میتانی از میان رفت. با وجود این هنوز آثاری از تمدن و مخصوصاً هنر نیرومند آن باقی مانده بود که هر چند مبتنی بر مبادی سومری و تحت تأثیر مصر واژه بود، با این وصف ویژگیهای خاص خود را داشت. شاید از فرائی موجود بتوان استنباط کرد که پیش از تشکیل سلطنت میتانی، عنصر هند و اروپایی به توسط هوریان تحلیل رفته و فقط آثاری از مذهب و نامهای خدایان خویش به جای گذاشته بود. در معاهدهای که بین پادشاه ختیان (هیتیان) و یک فرمانروای میتانی منعقد گردیده، نام میترا (مهر)، و ارونا (Varuna)، ایندرا (Indra) و نستیا آورده شده است که همهی آنها خدایانی هستند که در میان خویشاوندان نزدیک میتانی شناخته بوده‌اند. در همان زمان هند و اروپاییان در هند استقرار یافتند که بعضی از خدایان ایشان در میان ختیان و کاسیان نیز شناخته شده‌اند. هند و ایرانیان در خصوص تربیت اسب - که به نظر می‌رسد خودشان آن را به آسیای غربی برده باشند - پیمان نامه‌هایی به جای نهاده‌اند. آثار و بقایای آیین هند و اروپایی وجود یک زوج خدا را می‌رساند: خدای بزرگ رب‌النوع عناصر طبیعی، قلل کوهها، طوفان و باران، و رب‌النوع بزرگ که گاه آفتاب و زمانی زمین محسوب می‌شده است.

شعبه‌ای از این سواران جنگجوی در طول چین خوردگیهای زاگرس مرکزی به حرکت درآمده در داخل ناحیه‌ای واقع در جنوب جاده‌ی بزرگ کاروانی منطقه‌ای نفوذ کردند که بعدها به عنوان مرکز پرورش اسب شناخته شد. آنان در این ناحیه به مثابه‌ی اقلیتی پرکار مستقر شدند، ولی به نظر می‌رسد که به سرعت توسط توده‌ی کاسی - که اصل آسیایی داشتند - تحلیل رفتند. نفوذ این شعبه‌ی کوچک هند و اروپایی تا حدی به واقعه‌ای شباهت دارد که بعدها اتفاق افتاد، و آن هجوم کیمریان (Kimmerians) و سکاییان در قرن هشتم پیش از میلاد است.

از این مطالعه‌ی شتاب زده می‌توان اثر پیدایش نژاد جدیدی را در سرزمین آسیای غربی استنباط کرد. هر زمان که بین دو نژاد مختلف مانند آسیایی و هند و اروپایی اختلاطی صورت گرفته - هر چند که قوم اخیر ضعیف‌تر بوده - قدرتی کمابیش مداوم به وجود آمده است که اقوام مزبور - با تشکیلات نژادی دو رگه‌ی خود - در گسترش امور سیاسی، دولتی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی در ناحیه‌هایی که تا آن زمان تاریخی نداشته‌اند، از خود نشان داده‌اند. کشورهایی که پیش از آن امیرنشینهای کوچک پراکنده و شهرها و حوزه‌های مذهبی مستقلی بیش نبودند، به صورت اتحادیه‌های نیرومند و حتی شاهنشاهی درآمدند و از نیروی محرکه‌ای برخوردار شدند که آنان را در صف اول دولتهای مقتدر عصر قرار داد. چنین بود حال ختیان (هیتیان) و فرمانروایان میتانی، و همین وضع برای کاسیان نیز اتفاق افتاد.

پی‌نوشتها

[۱] - مون گیت، کتاب باستان‌شناسی، از صفحه‌ی ۴۸۳ به بعد

[۲] - هیت شهری در کنار غربی فرات بود که قلعه‌ای مستحکم داشت. بنا به گفته‌ی معجم البلدان: «شهری است در کنار فرات از نواحی بغداد، بالاتر از شهر انبار که نخلستانهای زیاد دارد.» شهر دیگری به نام هیت از بخش قصر قند

شهرستان چاه‌بهار کنونی در هشت کیلومتری جنوب باختری قصر قند وجود دارد که کوهستانی، گرمسیری، کم جمعیت و محصولاتش غله، برنج و خرماست، ولی آنچه مورد نظر ماست، همان هیت نخستین است.

<http://www.iptra.ir/vdcc2bsxqqs.html> آدرس خبر:

<http://www.iptra.ir> کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه و حکمت